

زبان، شناخت و واقعیت

دکتر محمد عموزاده مهدیرجی

عضو هیئت علمی دانشگاه اصفهان

چکیده:

رابطه میان زبان و واقعیت از دیرباز مورد توجه فلاسفه بوده است و آنها با اتخاذ فرارزبان منطقی بیشتر سعی در توصیف چگونگی نظام زبان برای بیان امور دنیای خارج یا واقعیت‌های بیرونی داشته‌اند. از طرف دیگر، روانشناسان به بررسی ارتباط میان زبان و نحوه حصول شناخت درباره واقعیت‌های پیرامون اشتغال داشته‌اند. به عبارت دیگر، بررسی نقش زبان در مفاهیم پروری و یادگیری، خصوصاً توسط کودکان، حوزه کار روانشناسان را تشکیل می‌دهد. نکته مشترک میان اغلب فیلسوفان و روانشناسان این بوده است که رویکردهای مزبور زبان را منفک از واقعیت و شناخت فرض می‌کرده‌اند، یعنی شناخت واقعیت‌ها را مقله‌ای کاملاً جدا از ماهیت زبان می‌پنداشتند و زبان را ابزاری جهت بیان واقعیت‌ها می‌دانستند. در حالیکه رویکرد نوین زبان‌شناسان به این مسئله کاملاً متفاوت است. این دسته از زبان‌شناسان معتقدند که نظام شناختی و ادراکی انسان از ساختار زبانی منفک نیست. به تعبیری، زبان نه تنها در بیان واقعیات و شناخت پیرامون خنثی نیست بلکه در ساخت واقعیت‌ها تأثیرگذار است یا به تعبیری دیگر، زبان مستقیماً دنیای بیرون را بازگو نمی‌کند بلکه مفاهیم و تعامل انسانی از جهان را بازگو می‌کند. بنابراین، مقاله حاضر در صدد است نحوه تکوین دیدگاه‌های زبان‌شناختی در مورد نقش زبان در نمود واقعیت‌ها را مورد بررسی و تحلیل قرار دهد.

واژگان کلیدی: زبان شناخت، نمود واقعیت، طبقه‌بندی تجارب، انتخاب‌گری

۱. مقدمه

خط هر اندیشه که پیوسته‌اند
 بر پرمرغان سخن بسته‌اند (نظامی گنجوی)

هدف مقاله حاضر تبیین و تحلیل سه دیدگاه عمده زبانشناسی در مورد رابطه زبان با شناخت واقعیات است: دیدگاه مردم شناختی بنجامین لی ورف (Whorf)؛ دیدگاه شناختی جورج لیکاف (Lakoff)، دیدگاه اجتماعی - سیاسی مایکل هلیدی (Halliday). علی‌رغم اختلاف در چارچوب‌های نظری این سه دیدگاه، همه مشترکاً هر سه آنگاه است که زبان و شناخت واقعیت موجودیتی مستقل از هم ندارند. پس از معرفی اجمالی این سه دیدگاه زبانشناسی، در پایان براساس دیدگاه‌های مزبور به تحلیل دو مثال از دهها نمونه زندگی روزانه خواهیم پرداخت. لازم به توضیح است که هدف از بررسی دیدگاه‌های مزبور و تحلیل برخی از نمونه‌های زبانی این است که نشان داده شود اولاً زبان در بیان واقعیت خنثی نیست و ثانياً زبان در ساخت واقعیت نقش بسزایی دارد. این زمینه نیز داشته باشیم؛ زیرا رابطه میان زبان و واقعیت از دیرباز مورد توجه اغلب فلاسفه بوده است و نظرات فلسفی فلاسفه بر روی روش تجزیه و تحلیل زبانشناسان از زبان تاثیر مستقیم داشته است. به تعبیری، اکثر نظرات زبانشناسی دارای خاستگاه‌های فلسفی هستند.

اغلب فلاسفه ... و به تبع آنها زبانشناسان ... در گذشته مقوله زبان مرآت ... را ... مقوله مرتبط با هم اما منفک از هم می‌دانستند و زبان را در بیان واقعیات خنثی فرض می‌کردند. زبان به عنوان ابزاری برای ارجاع به شیء خارجی محسوب می‌شد، که تحت عنوان نظریه ارجاعی (referential theory of meaning) شناخته می‌شود. متواتر شناخت در نظریه دیگری تحت عنوان نظریه مفهومی (conceptual theory of meaning) به دو مقوله فوق‌الذکر افزوده می‌شود که رابطه این سه مقوله را نسبت به هم در اندیشه قرار می‌دهد. در این نظریه، کلمه قالب یا ظرف یک ایده ... و ایده، بازتاب یک شیء در ذهن فرض می‌شود. به عنوان مثال، تصویر ذهنی (mental image) موجودیتی به نام میز یا

دین آن میز در ذهن انسان نقش می‌بندد و از این طریق شناخت از آن واقعیت حاصل می‌شود و این شناخت در قالب زبانی، یعنی به صورت واژه‌میز، تجلی می‌یابد. به عبارت دیگر، لفظ میز نمایانگر واقعیت تام و کامل شیء بیرونی میز است. جدا از مشکلات نظری که متوجه این پارادایم سستی است (مانند اینکه اولاً خیلی از مفاهیم انسانی موجودیت فیزیکی ندارند و دوماً تصویر ذهنی افراد از پدیده‌ها ممکن است یکسان نباشد)، مشکل عمده، طبق دیدگاه نوین، از اینجا ناشی می‌شود که دیدگاه صورت‌نگرایانه ارتدوکسی این سه مقوله را هر چند مرتبط به هم اما مستقل از هم فرض می‌کند، در حالیکه نه تنها موجودیت مستقل برای این سه مقوله را هر چند مرتبط به هم اما مستقل از هم فرض می‌کند، در حالیکه نه تنها موجودیت مستقل برای این سه مقوله در دیدگاه نوین متصور نیست بلکه تاکید بر این است که زبان نقش عمده‌ای در مفاهیم پروری و آفرینش واقعیت‌ها دارد.

بعضی از جنبه‌های این پارادایم سستی توسط لودویگ ویتگنشتاین (۱۸۸۸-۱۹۵۱)، فیلسوف اتریشی، مورد چالش قرار گرفت و تا حدی تعدیل شد. ویتگنشتاین دو نظر مهم، اما مرتبط به هم، در مورد زبان مطرح کرد. اول اینکه وی برای اولین بار استدلال کرد که معنای کلمات در کاربرد آنها و بافت کلام مشخص می‌شود و این نظر بعدها منشا و زیربنای شاخه کاربردشناسی زبان را شکل داد. دومین نظر مهم ویتگنشتاین در مورد زبان، همان ارتباط میان زبان و بیان واقعیت است. وی با مورد سوال قراردادن نظر غالب در میان فلاسفه مبنی بر اینکه کلمات جایگزین اشیا و ایده‌ها هستند، استدلال کرد که لفظ یا زبان، تصویری از یک شیء می‌باشد و تصویر نمی‌تواند نمایانگر تمام ابعاد یک شیء باشد. (Joseph and et.al, p.74) به عنوان مثال، تصویر یک چقق از چند جهات جایگزین خود چقق نیست. اولاً تصویر یک بعدی است، در صورتی که خود چقق سه بعدی است؛ ثانیاً تصویر، چقق را از زاویه خاصی نشان می‌دهد و دیگر زوایای چقق در نظر بیننده مخفی می‌ماند؛ ثالثاً تصویر ممکن است سیاه و سفید یا رنگی باشد. مهمتر اینکه میزان عینی بودن میان زبان و دنیای بیرون، در بیان یک ایده

یا گزاره به مراتب از "اشاره به" یا "نامیدن یک شیء" نامشخص تر است. بنابراین، ویتگنشتاین زبان را به مثابه عینک می‌داند و می‌گوید انسان با عینک زبان به پیرامون خود نگاه می‌کند. نکته مهم در دیدگاه ویتگنشتاین آن است که زبان تصویری (a picture) از واقعیت می‌باشد نه نمایانگر (stand for) کل آن؛ یعنی زبان در بیان واقعیت خنثی نیست و یکی از اهداف اولیه این مقاله نیز تشریح و تبیین این موضوع در زبان‌شناسی است؛ اما هدف مهمتر این مقاله آن است که نقش زبان را در ساخت و نمود واقعیت نشان دهد. حال پس از این اشاره کوتاه در مورد نحوه شکل‌گیری پارادیم جدید در سنت فکری فلاسفه در مورد زبان و واقعیت، به بررسی نقطه نظرات زبان‌شناسان می‌پردازد.

۲. خاستگاه‌های زبان‌شناختی در مورد زبان و شناخت

همانطوری که در مقدمه آمده است، در اینجا به بررسی سه دیدگاه مهم زبان‌شناسی در مورد رابطه میان زبان و شناخت واقعیت پرداخته می‌شود. ابتدا نظرات مردم شناختی ورف مورد بحث قرار می‌گیرد. دیدگاه‌های وی سنگ زیرین و سهم اصلی مطالعه بر روی زبان و شناخت به حساب می‌آید. در ادامه به بررسی نظرات لیکاف و هیلیدی پرداخته خواهد شد. هر چند لیکاف از دیدگاه زبان‌شناسی شناختی و هیلیدی از منظر اجتماعی - سیاسی رابطه زبان و شناخت واقعیت را مورد مطالعه قرار می‌دهند، شالوده‌های فکری هر دوی آنها از نظرات ورف متأثر است. اما از آنجا که این مقاله سعی دارد نظرات زبان‌شناسان برجسته را در ارتباط با زبان و شناخت مورد بررسی قرار دهد، لازم است قبل از بحث در مورد سه دیدگاه مزبور، نظرات پدر علم زبان‌شناسی جدید، یعنی فردیناند دو سوسور، در مورد زبان و شناخت واقعیت مورد بررسی قرار گیرد. بررسی دیدگاه سوسور از دو جهت اهمیت دارد: اولاً اغلب رویکردهای زبان‌شناسی در دنیا بعد از سوسور به نحوی متأثر از وی هستند از جمله رویکردهای ورف، لیکاف و هیلیدی و ثانیاً وی جزو اولین زبان‌شناسانی بود که آشکارا در مورد

رابطه میان زبان و تفکر - هر چند غیر نظامند - نظر داده است.

۲-۱. مفاهیم قبل از زبان از دیدگاه سوسور

سایر می پرسد: آیا می شود بدون سیستم زبانی به چیزی فکر کرد؟ جواب سایر به این سؤال مسلماً منفی است. وی معتقد است که انسان در قالب زبان فکر می کند. در زبان‌شناسی نوین اولین توجه به زبان و شناخت را می توان در نظرات فردیناند دو سوسور (۱۸۵۷-۱۹۱۳) که پدر علم زبان‌شناسی مدرن لقب یافت، جستجو کرد. وی معتقد است:

به لحاظ روان شناختی اگر در بیان اندیشه مان از واژگان صرف نظر کنیم، اندیشه تنها توده‌های بی شکل و تمایزناپذیر می شود. فلاسفه و زبان‌شناسان همیشه در شناسایی این مسئله با هم توافق داشتند که، بدون زبان، اندیشه مانند سحابی است که هیچ چیزی لزوماً در آن مشخص نشده است. مفهوم سابق الوجود وجود ندارد و هیچ تمایزی هم قبل از زبان پیدا نمی شود.
(سوسور، ص ۱۵۵)

منظور از این گفته سوسور می تواند این باشد که زبان تفکر انسانی را سازماندهی می کند و برای اینکار واقعیت را به صورت قطعه‌های مفهومی برش می زند. به عبارت دیگر، وی می گوید تا زمانی که مفاهیم و ایده‌ها در قالب زبان تقطیع نگردند قابل درک و فهم نخواهند بود. علاوه بر ارتباط کلی میان زبان و ادراک واقعیتها، سوسور معتقد است که هر زبان ممکن است برش خاصی از واقعیتها فراهم سازد که با دیگر زبانها فرق کند. وی در این رابطه می گوید:

زبان دستگاهی است با واژگانی که با یکدیگر مرتبطاند، و ارزش هر واژه نتیجه حضور متقارن دیگر واژگان است.

چند مثال به وضوح صحت مسئله را نشان خواهد داد. واژه فرانسوی mouton (گوسفند) بر همان چیزی دلالت می کند که واژه انگلیسی sheep، ولی هم ارزش نیستند و این به چند دلیل است، به خصوص اوقتی از گوشت پخته که سر میز آورده‌اند صحبت

می‌کنیم] به انگلیسی mutton می‌گویند و نه sheep. تفاوت ارزش sheep و mouton نشان می‌دهد که واژه نخست در کنار خود واژه دیگری را نیز به همراه دارد که در فرانسه چنین چیزی وجود ندارد.

متأسفانه این مسئله توسط سوسور بیشتر موشکافی نشده است. خصوصاً نحوه عبور از سطح ارزش (value) به حوزه شناخت (cognition) در نوشته وی مشخص نیست، چون از مثال سوسور می‌توان چنین استنباط کرد که شخص فرانسه زبان قادر نیست بین گوشت قرمز و گوسفند زنده تمایز شناختی برقرار کند و یا اینکه شخص انگلیسی زبان نمی‌تواند مفهوم بره را از گوشت بره تمایز دهد چرا که از یک واژه برای هر دو مفهوم استفاده می‌کند. مسلماً چنین مسئله‌ای غیر قابل قبول و حتی ساده لوحانه است. تنها راه این است که بگوییم ارزش در نظریه سوسور با مسئله شناخت ارتباط مستقیمی ندارد. پذیرش این مسئله نیز به شکل حدید، برای انگلیسی‌زبانان وجود می‌آورد، زیرا اگر بگویم ارزش زبانی با فرایند شناختی ارتباطی ندارد، پس چگونه می‌توان گفت که زبان تفکر انسانی را شکل می‌دهد. بنابراین، به نظر می‌آید وجود این ناهمگنی مفهومی در نظرات سوسور باعث شده است که وی به بررسی ارتباط میان زبان و شناخت ادامه ندهد. شاید هم مشکل از اینجا ناشی می‌شود که سوسور اختلاف دو زبان راتنها در سطح ارزش (value) جستجو می‌کرد اما در سطح دلالت (signification) اختلاف معنایی در دو زبان را منتفی می‌دانست و به تعبیری به جهانهای مفهومی اعتقاد داشت.

دیدگاه سوسور از جهت دیگری نیز با مشکل روبروست. وی معتقد است که هر واژه در یک سیستم زبانی به حوزه معنایی معینی دلالت دارد که مرز آن با دیگر حوزه‌ها مشخص است. همانطور که می‌دانیم، روابط معنایی میان کلمات بسیار پیچیده‌تر از اینهاست و این مطلب که زبان واقعیت را به صورت اجزای مجزا نشان می‌دهد مشکل آفرین است؛ چرا که با مراجعه به لغتنامه‌های مختلف یا پرسش از افراد یک جامعه زبانی در مورد معنای یک واژه خیلی زود متوجه می‌شویم که در مورد معنای یک واژه در بین آنها توافق همگن یافت نمی‌شود. در همین راستا، مشکل دیگری متوجه دیدگاه

سوسور است که مربوط به رابطه میان صورت و معنا است. از استدلال وی چنین استنباط می‌شود که معنا یک ویژگی خاص زبانی است که از جمع جبری اجزای معنایی داخل نظام زبانی ناشی می‌شود. در حالی که طبق تحقیقات جدید زبانشناسان معنا محصول تعامل میان صورتهای زبانی و ذهن کاربران زبان است که در این تعامل عوامل اجتماعی و شناختی نقش بسزایی ایفا می‌کنند. در مباحث بعدی این مسئله بیشتر شکافته می‌شود. اینکه زبانها در نحوه برش حوزه‌های مفهومی با هم فرق می‌کنند، بعدها توسط ورف به گونه تجربی مورد بررسی قرار گرفت. به عنوان مثال، واژه دست در زبان فارسی نه تنها از لحاظ ارزش (value) بلکه از لحاظ دلالت (signification) نیز کاملاً معادل hand در زبان انگلیسی نیست و همینطور کلمات دیگری در زبان فارسی مانند عمودایی و او، حتی از جنبه دلالت، معادل uncle و he/she در زبان انگلیسی نیستند. با این حال، پیشتر از ورف، این سوسور بود که ابتدا این دو نکته را - اول اینکه زبان تفکر را شکل می‌دهد و دوم هر زبانی واقعیت را به نحو مختلفی برش می‌زند - مطرح کرد. البته همانطور که گفته شده است - نظرات سوسور در مورد رابطه بین زبان و شناخت کاملاً مبهم و بعضاً متناقض است. با این وجود، نظرات وی بازگوکننده این مطلب است که اولاً شناخت از دنیای خارج بدون زبان میسر نیست و ثانیاً یادگیری یک زبان خاص با درک و شناخت خاصی از جهان همراه است. یعنی درک از دنیا متأثر از زبان فرد است.

۲-۲. دیدگاه مردم‌شناسی در مورد زبان و شناخت واقعیت

شاید بتوان گفت بنجامین لی ورف (۱۸۹۷-۱۹۴۱) اولین کسی بود که از تباط میان زبان و شناخت را به طور جدی، منسجم، و تجربی بررسی کرد. هر چند مطالعات وی در راستای نظرات شاپیر، بواس و همبولت قرار می‌گیرد و مبنای فلسفی این دیدگاه مردم‌شناسی شناختی (cognitive anthropology) را می‌باید در سنت فلسفی آلمانی خصوصاً در نظرات هر در (Herder) (۱۷۴۴-۱۸۰۳) جستجو کرد، ورف با مطالعات میدانی خود بر روی زبانهای سرخپوستی ارتباط میان زبان و جهان بینی را با شواهد زبانی

انکار ناپذیری تبیین کرد که نظرات پیشینیان فاقد شفافیت و عینیت مطالعه وی بود. جالب اینکه رشته دانشگاهی ورف مهندسی شیمی بود اما به مطالعات زبان علاقمند بود و با زبان‌شناس نامدار، ادوارد سایپر (۱۸۸۴-۱۹۳۹)، نیز در تماس بود؛ به تعبیری، سایپر استاد ورف محسوب می‌شد. ورف متأثر از دیدگاههای استادش در مورد زبان، یک نوع چارچوب ساختارگرایی مردم‌شناختی را برای تحلیل‌های خود در مورد زبان اتخاذ کرد. ورف کارش را به عنوان بازرس اطفاء حریق در یک شرکت بیمه در هارتفورد شروع کرد. وی در بازرسی‌های خود متوجه شد که بعضی از بی‌احتیاطی‌ها که منجر به آتش‌سوزی می‌شود احتمالاً "به خاطر نوع کاربرد زبان است؛ به تعبیری، شناخت از دنیای بیرون را تا حدی رفتار زبانی شکل می‌دهد و رفتار انسان به نوبه خود براساس شناخت وی از بیرون نمود می‌یابد." به عنوان مثال، وی معتقد است که افراد با رویت عبارت "مخزن‌های بنزین" رفتار محتاطانه‌ای از خود نشان می‌دهند و سعی می‌کنند در کنار مخزن‌های آتش روشن نکنند و یا سیگار دود نکند. اما احتمالاً عبارت "مخزن‌های خالی بنزین" موجب بروز چنین رفتار احتیاط‌آمیزی نمی‌شود. در صورتی که میزان اشتعال‌پذیری مخزن‌های خالی بنزین بیشتر از مخزن‌های پر بنزین است؛ زیرا مخزن‌های خالی بنزین پر از گازهای آماده اشتعال است؛ پس افراد می‌بایست رفتار احتیاط‌آمیز بیشتری در کنار مخزن‌های خالی بنزین نشان دهند اما کلمه "خالی" موجب می‌شود تا افراد از خود بی‌احتیاطی نشان دهند. وی نمونه‌های دیگری ارائه می‌دهد (whorf, p.135-7) که نشان می‌دهد علت بعضی از رفتارهای اشتباه را می‌بایست در کاربرد گمراه‌کننده زبان جستجو کرد.

ورف با این دیدگاه به مطالعه بعضی از زبانهای سرخپوستان امریکا پرداخت. مشاهده اختلاف برجسته در میان زبان‌های اروپایی و زبان‌های بومی امریکا موجب شد تا ورف چنین استدلال کند که درک و جهانبینی بومیان امریکا کاملاً از اروپاییان متفاوت است. جدا از تفاوت‌های واژگانی موجود در میان زبانهای اروپایی و سرخپوستی، توجه عمده و اصلی ورف بر مقوله‌های دستوری استوار بود؛ چرا که وی معتقد بود ساختار

دستوری تا حد زیادی نحوه نگرش و ادراک گویشور از جهان و به تبع آن مکانیزم عقلی و استدلالی وی را نشان می‌دهد؛ به تعبیری، مقوله‌های دستوری - که در واقع نوعی سیستم ادراکی را تشکیل می‌دهند - به طور ناخودآگاه توسط گویشور به کار گرفته می‌شوند. طبق نظر وی، مقوله دستوری، نمود تقسیم بندی تجارب انسان از دنیاست. وی متوجه شد که بعضی از اسم‌های دستوری در زبانهای اروپایی معادل اسمی ندارند بلکه فقط در قالب فعل وجود دارند؛ به عنوان مثال واژه wave (موج) تنها در قالب فعل قابل بیان است. این نشان می‌دهد که برای گویشور بومی آمریکا اهمیت جنبه سیالی و گذرایی موج، به عنوان یک فرایند پویا، آن قدر برجسته است که وی نمی‌تواند آن را در قالب یک شیء پایدار، یعنی مقوله اسم، ببیند.

یکی از جنبه‌های مهمی که ورف با شواهد و توضیح زیاد به آن می‌پردازد، اختلاف میان درک زمان در زبان هویی و زبانهای اروپایی است. وی معتقد است این تفاوت در دریافت زمان در پنج جنبه دستوری زبان هویی دور می‌زند: (۱) جمع و شمارش؛ (۲) نام کمیت‌های فیزیکی؛ (۳) مراحل گردش (phases of cycles)؛ (۴) شکل زمانی فعلها؛ (۵) مدت، شدت و تمایل. (هنله، ص ۱۶) در اینجا اجازه دهید فقط به دو نمونه از اینها - نمونه‌های ۱ و ۴ - بپردازیم. طبق گفته ورف، زبانهای اروپایی عموماً اعداد جمع و اعداد اصلی را نه فقط برای مجموعه‌های واقعی که یکجا ارائه شده‌اند، بلکه برای مجموعه‌هایی به کار می‌برند که وی آنها را "خیالی" می‌نامد، مانند "ده روز" - که نمی‌توان آن را در یک ادراک به دست آورد. هویی جمع را در حالت اخیر به کار نمی‌برد و در جایی که ما ده روز را به منزله یک مجموعه می‌دانیم، می‌گوید: "تا روز یازدهم" یا "پس از روز دهم". البته شاید بعضی‌ها این اختلاف را نوعی اختلاف در اصطلاح بدانند؛ اما این نمی‌تواند دلیلی برای اختلاف در زیر ساخت اندیشه محسوب گردد. اگر ملاک فقط این یک نمونه باشد، درست است، اما ورف با ارائه نمونه‌های مختلف از سطوح مختلف دستوری، سعی دارد این قضیه را اثبات کند؛ پس اعتبار ادعای ورف به کل شواهدی که ارائه می‌دهد بستگی دارد نه فقط به یک نمونه. برای جلوگیری

از اطالة کلام در اینجا تنها به یک نمونه دستوری دیگر که موید درک و بینش متفاوت هوپی از زمان است بسنده می‌نمایم. برای شواهد دیگر به مقاله ورف تحت عنوان "رابطه تفکر عاداتی و رفتار نسبت به زبان" (The relation of habitual thought and behaviour to language) مراجعه کنید.

طبق گفته ورف (هنله، ص ۱۸-۱۹) نظام زبان دستوری ما (منظور زبان اروپاییها) زمان را را به سه بخش متمایز تقسیم می‌کند: گذشته، حال، و آینده، و بدین طریق به شیء شدن زمان، که مانند فضا (بعد مکانی) درک شود، کمک می‌کند. در این طرح، دشواری‌های چندی موجود است که بارزترین آنها زمان حال دستوری است که کاربردهای گوناگونی دارد. در حالیکه فعل‌های زبان هوپی، زمان دستوری ندارند بلکه فقط دارای شکل‌های اعتباری اند (validity forms) و نیز شکلهایی دارند که ناظر به جنبه‌ها و وجوه اند. شکلهای وجهی عبارتند از: ماضی، حال، و مستقبل که شکل اعتباری وجود دارد که گوینده رویدادی را گزارش می‌کند که در گذشته یا اکنون اتفاق افتاده است، دیگری انتظار گوینده را نشان می‌دهد و سومی نشان می‌دهد که گوینده مطلبی را می‌گوید که آن را صادق دانسته است. شکلهای جنبه‌ای، درجات مختلف استمرار یا تداوم را به لحاظ رویداد گزارش می‌کنند و قالبهای وجهی فقط هنگامی به کار می‌روند که مطلبی دو فعل یا دو بند داشته باشد. شکلهای وجهی ارتباط میان دو بند، از جمله ارتباط زمانی، را نشان می‌دهند. بر این اساس، ورف استدلال می‌کند که این ساختار از شیء شدن زمان فاصله می‌گیرد.

هدف ورف از مقایسه مقوله‌های دستوری زبان هوپی با زبانهای اروپایی این است که نشان می‌دهد گرایش گویشوران اروپایی بیشتر این است که جهان را به صورت اشیا ببینند. این اشیا نیز خود از ماده‌ای ساخته شده‌اند بی شکل که قالب مشخصی یافته‌اند؛ به تعبیری، امور غیر مادی یا فیزیکی به صورت استعاره‌های فیزیکی درک می‌شوند، در حالیکه در زبان هوپی جهان به شکل دیگری ترسیم می‌شود. ورف می‌گوید:

زبان هوپی واقعیت را عمداً به صورت وقایع (یا بهتر بگوییم "وقوع") تحلیل می‌کند و این کار

را به دوروش عینی و ذهنی انجام می‌دهد: به طور عینی: فقط اگر تجربه فیزیکی، ادراک شدنی باشد، رویدادها عمدتاً "به منزله خطوط کلی، رنگها، حرکات و دیگر گزارشهای ادراک شدنی بیان می‌شوند؛ به طور ذهنی: آن دسته از رویدادهای فیزیکی که تجلی عوامل نامرئی شناخته می‌شوند و ثبات و بقا یا گریز و تمایلات آنها نیز به همان عوامل نامرئی وابسته است؛ بدین مضمون که موجودات همه به یک شیوه "متاخرتر و متاخرتر نمی‌شوند"، بلکه بعضی از آنها مانند گیاهان رشد می‌کنند، بعضی دیگر منتشر می‌شوند و محو می‌گردند، برخی در راستای مسخ شدن هستند، بعضی از موجودات به یک شکل می‌مانند تا نیروی مخرب آنها را از میان بردارد. در طبیعت هر موجودی که بتواند همچون یک کل مشخص ظاهر شود، نیرویی است از نوع تداوم رشد، انحطاط، ثبات، دور، یا خلاقیت خود آن موجود. (whrof, p.147)

ورف از این مقایسه (مقایسه زبان هوپی با دیگر زبانهای اروپایی) تلاش می‌کند تا رابطه میان شناخت و واقعیت و زبان را نشان دهد و این کار را با تمرکز بر مقوله‌های دستوری انجام می‌دهد؛ به عبارتی، چگونگی تاثیر عمیق مقوله‌های دستوری را در نوع تفکر خوی گذشته‌تیک فرهنگ خاص مورد تحلیل قرار می‌دهد.

شایان ذکر است ورف مقوله‌های دستوری‌ای را که در طبقه‌بندی تجارب انسانی نقش عمده‌ای ایفا می‌کنند به دو دسته تقسیم می‌کند: مقوله‌های آشکار (overt or prototype) و مقوله‌های پنهان (covert or cryptype). مقوله‌های آشکار به مقوله‌های دستوری معمول مانند زمان دستوری، جملات خبری در مقابل پرسشی، جمع و مفرد، مذکر و مؤنث و غیره اطلاق می‌شود، اما تشخیص مقوله‌های دستوری پنهان کمی دشوار است؛ هر چند که از دیدگاه معناشناختی این مقوله‌ها قراردادی نیستند. به عنوان مثال کلمات گروه A در زبان انگلیسی در یک مقوله قرار می‌گیرند زیرا می‌توانند پیشوند "un" بگیرند، در صورتیکه کلمات گروه B این خصوصیت را ندارند.

A: fold, tie, wrap, cover, fasten

B: lift, snatch, hold, drop

همچنین ورف معتقد است کلمات انگلیسی مانند deer, fish, salmon تحت یک

مقوله پنهان قرار می‌گیرند؛ چون شکل جمع و مفرد آنها یکی است و علت آن این است که این دسته از حیوانات علاوه بر زندگی دسته جمعی، در فرهنگ انگلیسی برای سرگرمی صید می‌شوند.

حال اجازه دهید به دو دیدگاه جدید در مورد رابطه میان شناخت واقعیت و زبان - که پیشتر اشاره شد - پردازیم. علی‌رغم اختلاف در نوع برداشت در دیدگاه زبانشناسی شناختی لیکاف و دیدگاه اجتماعی هیلدی، فکر اولیه رابطه میان زبان و شناخت در هر دو برگرفته از نظریه ورف می‌باشد. در واقع، نظرات ورف تفسیری متفاوت به خود گرفته است تا جایی که کوپرنز (Koerner, p.3) می‌گوید ۱۰۸ تفسیر متفاوت از نظریه ورف موجود است.

۲-۳ واقعیت از دیدگاه زبانشناسی شناختی

زبانشناسی شناختی (cognitive linguistics) نیز به این تفاوت دارد. اما در این سنت فکری یک اجماع کلی وجود دارد و آن قبول رابطه تنگاتنگ میان زبان و شناخت و همچنین مستقل فرض نکردن این دو مقوله از هم می‌باشد. در اینجا ما به دیدگاه لیکاف می‌پردازیم. هر چند لیکاف بیشتر به جنبه‌های جهانی‌های زبان اهمیت می‌دهد، نسبت به مسائل خاص فرهنگی کم توجه نیست؛ به تعبیری، درست است که وی به نسبت زبانی، به شدت وحدتی که اکثر پیروان نظریه ورف معتقدند، اعتقاد ندارد اما انگاره‌های فرهنگ را نیز در مطالعه زبان لحاظ می‌کند. جالب اینکه وی در یک مصاحبه جدید ادعا کرده است که ورف نه تنها نسبت گرای مطلق نبوده است بلکه به موارد زیادی اشاره کرده است که به جنبه‌های جهانی‌های زبانها مربوط می‌شود. (oliveira, P.27-8)

نکته دوم در مورد لیکاف این است که وی مطالعات خود را بر روی پدیده استعاره متمرکز کرده است. اما تعریفی که وی از استعاره ارائه می‌دهد جنبه‌های مختلف زبانی را شامل می‌شود. لیکاف هر نوع قیاس را، چه آشکار و چه پنهان، استعاره قلمداد می‌کند.

لیکاف و جانسون چنین می‌گویند: ماهیت استعاره درک و تجربه یک چیز از طریق یک چیز دیگر است. (Lakoff and Jahnson, P.5) در هر حال، نظر لیکاف در مورد زبان و شناخت این است که برقراری ارتباط بر اساس همان نظام شناختی استوار است که ما از طریق آن فکر و عمل می‌کنیم؛ پس مطالعه زبان به عنوان اساسی‌ترین وسیله برقراری ارتباط [منبع مهمی است تا چگونگی این سیستم را نشان دهد. آنها با مراجعه به بعضی از جملات رایج در زبان انگلیسی استدلال می‌کنند که ما با مطالعه این نمونه‌ها می‌توانیم به چگونگی نگرش انگلیسی‌زبانها در مورد مثلاً "وقت" و یا "بحث" پی ببریم.

Time is Money

you're *wasting* my time.

this gadget will *save* you hours.

I don't have time to *give* you.

How do you *spend* your time these days?

That flat tire *cost* me an hour.

I've *invested* a lot of time in her.

I *lost* a lot of time when I got sick.

Thank you for your time.

Sorry for *taking* your time.

آنها استدلال می‌کنند این داده‌های زبانی نحوه نگرش ما را نسبت به "وقت" نشان می‌دهند و معلوم می‌کنند که وقت در فرهنگ ما یک کالای ارزشمند است و مانند پول خرج یا پس انداز می‌شود. این نگرش احتمالاً در گذشته، یعنی قبل از دوره صنعتی شدن، وجود نداشت. نمونه زیر چگونگی نگرش ما درباره "استدلال" یا بحث را نشان می‌دهد که بر پایه "بحث نوعی نبرد است" استوار است.

Argument is War

Your claims are *indefensible*.

He attacked every weak point in my argument.

His criticism were right on target.

I demolished his argument.

I've never won an argument with him.

If you use that strategy, he'll wope you out.

لیکاف و جانسون با این مثالها نه تنها رابطه میان زبان و شناخت را نشان می دهند بلکه بر نظامند بودن این رابطه و اینکه خیلی از این طرح واره های شناختی جهانی و بعضی از آن ها مربوط به فرهنگ خاصی هستند. مهمتر اینکه این استعاره ها به همان اندازه که بعضی از جنبه های یک پدیده را برجسته (highlighting) می کنند، دیگر جنبه های یک پدیده را پنهان (hiding) می سازند. به عنوان مثال، در مورد "بحث نبرد است" علاوه بر جنبه رقابتی، جنبه همکاری نیز در بحث مطرح است؛ زیرا بدون رعایت اصول همکاری، تداوم بحث دشوار است. اما زبان انگلیسی این جنبه از "بحث" را کاملاً مخفی می سازد. پس می توان چنین نتیجه گرفت که زبان در برش از واقعیت ها بیطرف نیست؛ به عبارت دیگر، زبان در نمود و ساخت واقعیت ها تاثیر گذار است. پس از این معرفی اجمالی از دیدگاه شناختی لیکاف، اجازه دهید به دیدگاه اجتماعی هیلیدی در مورد زبان و شناخت واقعیت پردازیم.

۲-۴. دیدگاه اجتماعی زبان و شناخت واقعیت

هیلیدی (۱۹۹۳) معتقد است که خیلی از واقعیت ها ساخته و پرداخته زبان هستند و کاربرد طبقاتی زبان عموماً "واقعیت ها را به نفع طبقه حاکم و ارو نه جلوه می دهد. ایشان از دیدگاه ورف مبنی بر اینکه زبان نه تنها منعکس کننده واقعیت ها بلکه سازنده آنها نیز است استقبال می کند؛ متتهای مراتب، هیلیدی بر جنبه های اجتماعی و کاربردی مقوله های دستوری زبان تاکید دارد و هر چند معتقد است که زبان برش خاصی از یک واقعیت یا تجربه انسانی را ترسیم می کند، یک واقعیت یا یک تجربه انسانی به انحاء مختلف در

یک زبان برش زده می‌شود و همچنین انتخاب هر یک از این برشها و نحوه آرایش آنها در یک کلام، نمود خاصی از یک پدیده را ارائه می‌دهد. به عبارت علمی، وی بر جنبه انتخاب‌گری (selectivity)ی زبان تمرکز می‌کند. در واقع، وی مدعی است که انتخاب‌گری در دو لایه زبان انجام می‌گیرد: یکی در طبقه بنای تجارب و واقعیات، یعنی همان چیزی که ورف گفته است؛ یعنی چون زبان قادر نیست تمام ابعاد یک واقعیت را نشان دهد ناچار است براساس تجربه و درک گویشور بومی جنبه‌ای از واقعیت را نمایان و جنبه دیگر را پنهان سازد؛ و دوم اینکه گزینش از امکانات زبانی و نحوه آرایش آنها در یک زبان نیز انتخاب‌گری در لایه بیرونی است و تاثیر غیرقابل انکاری در نمود واقعیت‌ها دارد. این دیدگاه کاملاً بر نظریه دستور وی منطبق است؛ زیرا برخلاف اکثر دستور نویس‌ها که بر روابط همنشینی تاکید دارند، وی بر روابط جانشینی در زبان و خصوصیت گذرایی زبان اصرار می‌ورزد و معتقد است که انتخاب هر گزینه در نظام زبانی بیانگر واقعیت خاصی از یک پدیده است. مهمتر اینکه هیلدنی وجود مفاهیم مشترک در زبانهای مختلف را دال بر جنبه جهانیهای زبان نمی‌داند بلکه به خاطر تاریخ - معنای (semohistory) مشابهی که از تجارب یکسان و مشترک تاریخ بشری حاصل شده است، معتقد است که "تاریخ زبان بخشی از تاریخ انسان است" (Halliday, P.9-12). حال پس از بررسی دیدگاههای عمده زبانشناسی در رابطه با زبان و واقعیت، در پایان لازم است برای جمع بندی نحوه تحلیل رویکردهای مزبور، از گفته‌ها و نوشته‌های روزانه مثال آورده شود.

۳. جمع بندی

برای ارائه یک جمع‌بندی از دیدگاههای بحث شده در مورد زبان و واقعیت، این بخش پایانی به تحلیل محصولات زبانی اختصاص داده می‌شود و یک محک عملی برای چارچوب‌های نظری نیز محسوب می‌شود. از میان دهها نمونه گفتاری و نوشتاری که هر روزه می‌شنویم و یا می‌خوانیم، تنها به دو نمونه زیر بسنده می‌گردد.

۱) طبق گفته وزیر جهاد کشاورزی امسال ۲۵٪ افزایش تولید در شیر و محصولات

لبنی داشته‌ایم؛

۲) زلزله در رودبار جان صدها نفر را گرفت.

کمتر کسی است که انطباق این نوع گزارشها یا گفته‌ها را با واقعیت مورد چالش قرار دهد. منظور از انطباق با واقعیت صحت یا سقم گزاره نیست که راستگو یا دروغگو بودن گوینده مورد نظر باشد، بلکه سؤال این است که چنین گفته‌ها یا نوشته‌هایی در موقعیتی که راستگو بودن گوینده حتمی است، تا چه حد می‌تواند بیانگر واقعیت دنیای خارج باشد؟ براساس مباحث پیشین، جواب به این پرسش چندان ساده نیست؛ هرچند اکثر مردم ممکن است این کونه بسازند. واقعاً، واقعیت خارج را می‌دانند، البته اگر گوینده را صادق فرض کنند.

اولین سئوالی که اینجا مطرح است این است که آیا تولید به معنای واقعی کلمه امکان پذیر است؟ از لحاظ علمی تولید مطلق امکان‌پذیر نیست. آنچه اتفاق می‌افتد، تولید ارثی یا ماده است نه خلق آنها؛ زیرا چیزی از "نیست" به "هست" تبدیل نشده است که ما آن را تولید بنامیم؛ پس تولیدی اتفاق نیفتاده است. دوماً فرض کنیم تولید اتفاق افتاده است، اما به چه قیمتی؟ به عبارت دیگر، آیا تولید شیر در اینجا بدون تخریب چیز دیگر حاصل شده است؟ مسلماً خیر. حداقل این است که بگوئیم تولید شیر با مصرف علوفه توسط گاو و تولید علوفه با تخریب خاک همراه بوده است. بنابراین، طبق نظر لیکاف، زبان مفهوم "تولید" را برجسته و مفهوم تخریب خاک را مخفی می‌سازد و شناختی را نمود می‌بخشد که با اصل واقعیت یکی نیست؛ یعنی بخشی از واقعیت، کل واقعیت قلمداد می‌شود؛ که این طبقه‌بندی از تجارب انسانی نوعی انتخاب‌گری طبیعی زبان به حساب می‌آید؛ زیرا زبان علی‌الاصول قادر نیست کل واقعیت را بیان کند اما در عین حال برای انسان این نگرش ایجاد شده توسط زبان عین واقعیت است؛ به عبارت دیگر، زبان با نمود نگرش انسان از موقعیت، واقعیت‌سازی انجام می‌دهد. علاوه بر این، هیلیدی بر آرایش کلام نیز خیلی تاکید دارد: چه عنصری در کجای جمله قرار می‌گیرد؛

حتی کی و کجا این جمله را گفته است؛ به عنوان مثال، فرض کنید وزیر جهاد در مصاحبه تلویزیونی با یک دامدار ساده در دامداری محله خود این مطلب را اعلام کرده باشد. همه این عوامل می‌توانند در چگونگی پذیرش نمود واقعیت تأثیرگذار باشند. عبارت "طبق گفته" نوعی استناد است که سندیت مطلب را نشان می‌دهد. استفاده از زمان دستوری نقلی بیانگر دستیابی به هدف است یا استفاده از "۲۵%" می‌تواند علمی بودن و حجت بودن مسئله را به نمایش گذارد؛ به تعبیری، این اعداد و ارقام هستند که می‌گویند گفته مزبور مستدل و عینی است. حتی اینکه کدام عبارت در کجای جمله قرار می‌گیرد، طبق نظر هیلدی، می‌تواند در نوع نمود رویداد یا واقعیت تأثیرگذار باشد. لذا زنجیره‌ای از این تداعی معانی دست در دست هم داده، نوع خاصی از واقعیت را نمود می‌بخشند. جمله دوم نیز نمی‌تواند بازگوکننده عین واقعیت باشد؛ هر چند اکثر شنوندگان شاید آن را مطابق با واقع قلمداد کنند. به قول یک دانشمند زلزله‌شناسی ژاپنی، این زلزله نیست که آدم می‌کشد بلکه این ساختمان است که تلفات جانی به جا می‌گذارد. اما زبان ما قالب غیر برجسته‌ای (unmarked) برای بیان چنین دیدگاهی ندارد؛ هر چند ممکن است میزان مطابقت گفته دانشمند ژاپنی با واقعیت بیشتر از جمله ب باشد. حداکثر امکان در زبان ما این است که ما بتوانیم جمله ب را به صورت سببی یا پی‌آمده (resultative) بیان کنیم:

الف - زلزله در رودبار جام صدها نفر را گرفت.

ب. زلزله باعث مرگ صدها نفر شد؛

ج. زلزله صدها کشته بر جا گذاشت.

نکته دوم این که زلزله و اکثر اشیا و پدیده‌های طبیعی طبق خیلی از زبانهای دنیا غیر جاندارند و عموماً "مفعول و نه‌کننده‌کار یا مسبب هستند، اما همین که ضرر یا زیان (البته بنا به برداشت اکثر انسانها) از طرف آنها متوجه انسان می‌شود در مصدر فاعل می‌نشینند؛ بنابراین، حتی اگر نگرش عام را بپذیریم که بعضی از پدیده‌های طبیعی خانمانسوز هستند، نکته جالب این است که در هزاران موارد که سود و نفع پدیده‌های

طبیعی نصیب انسان می‌شود آنها در ساختمان جمله غیر جاندار و مفعول محسوب می‌شوند و در موارد اندک - که باصطلاح زیانبار هستند - در قالب مسبب و فاعل ظاهر می‌شوند و این فرایند دستوری، خود می‌تواند نقش مهمی در نمود غیر واقعی از واقعیات ایفا کند. دو مثال بالا و دهها نمونه دیگر از گفته‌های روزانه نشان می‌دهند که زبان نقش بسزایی در شناخت و نمود واقعیت‌ها دارد و لازم است انسان در رمززدایی و به کارگیری زبان دقت بیشتری نماید.

اجازه بدهید این مقاله را با گفته‌ای از هیلدی به پایان ببریم. وی تاریخ زبان اکثر جوامع به اصطلاح متمدن را به چهار دوره تاریخ - معنایی تقسیم می‌کند که نمودی از شرایط زندگی آن‌ها را نشان می‌دهد: دورهٔ اطلاعات، هیلدی معتقد است در عصر اطلاعات و شبکه‌ها، انسان بیشتر از هر زمان دیگر نسبت به سرنوشت خویش بی اطلاع است؛ زیرا بیشترین تخریب و انهدام زمین (که فعلاً تنها منبع زندگی برای انسان است) در این دوره اتفاق افتاده است، اما بشر امروزی همهٔ اینها را عین سازندگی، توسعه و پیشرفت می‌بیند و زبان نقش مهمی در وارونه جلوه دادن واقعیت‌ها داشته است؛ شاید به خاطر اینکه هنوز زبان ابزار اصلی بشر برای توزیع اطلاعات است. البته ایشان همچنین معتقد است که اگر زبان‌شناسان ما زبان‌شناسی را با مسایل انسانی و اجتماعی پیوند دهند و به تعبیر ایشان به زبان‌شناسی کاربردی رو بیاورند و برنامه ریزی زبانی انجام دهند، زبان می‌تواند در جلوگیری از رواج این نگرش غیر واقع بینانه و جایگزین کردن آن با نگرش نسبتاً واقعی و سازنده نقش ایفا کند.

توضیحات:

سوسور، فردیناند. درسهای زبان‌شناسی همگانی. ترجمه نازیلا خلجالی. تهران: انتشارات فرزاد، ۱۳۷۸.

هنله، پول. زبان، اندیشه و فرهنگ. ترجمه پدا. موقن. تهران: انتشارات هرمس، ۱۳۷۸.

Halliday, M. A. K. *Language in a Changing World*. Canberra: Applied Linguistics Association of Australia, 1993.

- Joseph, J. E. and Love, N. Taylor, T.J. *Landmarks in Linguistic Thought II: The western Tradition in the Twentieth Century*. London: Routledge, 2001.
- Koerner, E. F. k. "Towards a 'full pedigree, of the 'Sapir-Whrofhypothesis: from Locke to Lucy". in M.Pütz and M. Verspoor (eds) *Explorations in Linguistics Relativity*. Amsterdam: John Benjamins, 2000.
- "Linguistics and ideology in 19th and 20th century studies of language". in R. Dirven and B. Hawkins and E. Sandikcioglu (eds). *Language and Ideology*, Vol.1 (Theoretical Cognitive Approaches). Amsterdam: John Benjamins, 2001.
- Lakoff, G. and Johnson, M. *Metaphors We Live By*. Chicago: Chicago University Press, 1980.
- Oliveira, R. P. "Langauge and ideology: an interview with Geroge Lakoff". in R. Dirven and B. Hawkins and E. Sandikcioglu (eds). *Language and Ideology*, Vol. 1 (Theoretical Cognitive Approaches). Amsterdam: John Benjamins, 2001
- Whrof, B. L. *Language, Thought and Reality: Selected Writings of Benjamin Lee Whrof*. Massachussetts: The MIT Press, 1956.